

آفات متدولوژیک تفکر در ایران با نگاهی به مقاله دکتر سریع القلم

*** کلیه مطالب این نوشته در همه بخش های آن صرفاً بیانگر نظرات، تجربه ها و اندیشه های شخصی نویسنده اش می باشد و با افتخار ممکن است در همه بخش های آن حاوی کژتابی، کج فهمی و مملو از اشتباه باشد. نویسنده ضمن پذیرش حق نقد خواننده، با اعتقاد "تردید آمیز" به مرگ مؤلف مسئولیت این نوشته در آینده را نمی پذیرد. این نوشته جز برای نقدهای آینده خود نویسنده قابلیت رفرنس به عنوان رفرنس را ندارد. ***

به جای مقدمه

دکتر سریع القلم یکی از اندیشمندانی است که همواره نوشته هایش را با علاقه دنبال میکنم. هنوز هم منتظر لیست های سی تایی ایشان هستم و معتمد نوشتن چنین لیست هایی غیر از تسلط علمی بر موضوع، نیازمند دانش خلاصه نویسی، کوتاه نویسی و ایجاز هم می باشد. دانشی که قطعاً بلند نویسی چون من سال ها باید برایش هفت شهر عشق را کوچه به کوچه بپیماید.

برآیند آشنایی من با دکتر سریع القلم در مسیر مطالعه و کنجکاوای هایم در جستجوی راهکار «چه باید کرد؟» و کتاب «عقلانیت و توسعه یافتگی ایران» متبلور شده است. هر چند عصاره و چکیده آن کتاب با تأکید بر تفکر به عنوان ریشه ای ترین و مهم ترین عامل در توسعه است، اما باز هم نمیتوان از ارزشمندی تفکری آن چنان موشکافانه و دقیق غفلت ورزید.

به واقع مقاله "آفات متدولوژیک تفکر ایران" را نیز میتوان تا حدی ناظر و مقدمه ای بر آن کتاب در نظر گرفت.

تفکر به عنوان یک اصل

اساساً کالبد شکافی تفکر به عنوان یکی از پایه ای ترین و در عین حال تابویی برآمده از هزاران سال سنت ها و عقاید مخالف با اندیشه کاری پسندیده است. بیش از هر چیز تأکید لذت بخش ایشان بر این نکته ظریف است که نظم اجتماعی برآیند روش تفکر است و ساختار مندی برای رشد و توسعه ضرورت می یابد. دو جمله ای که به خوبی عصاره

توسعه را میتوانند تا حد زیادی آشکار کنند. هر چند هنوز معتمد توسعه مرهون و محصول پیچیدگی سیستم است و سیستم پیچیده تا حد زیادی به همه اعضایش وابسته است و نه تنها به چند عضو خاص.

در جای جای مقاله ایشان میتوان ردپای تفاوت و مقایسه دو مفهوم "عقلانیت ابزاری" و "عقلانیت فلسفی" را مشاهده کرد. آن چنان که رشد عقلانیت فلسفی در ایران در جریان استبداد کور هزاران ساله تا حد زیادی عقیم مانده است و تفکر و اندیشه ورزی عمدتاً در حوزه های مورد تأیید ستمگر رواج یافته است و سیالیت و تنوع در اندیشه همواره به ارتداد ترجمه شده است. در عوض با واردات یک باره و حجم عظیمی از دستاوردهای توسعه از غرب، عقلانیت ابزاری همراه آن که در علم، کارآمدی، نظم و روش متبلور می شود، بدون داشتن پایه های فلسفی تفکر به چیزی بیشتر از «سلیقه ای بودن تفکر و ضعف در اجماع یا عدم نقد پذیری» نینجامیده است.

گوشه هایی از چنین باورها و مشکلات ساختارمندی در دو مقاله "چرا کتاب نمی خوانیم؟" و "چرا باید از آموزش عالی در ایران تمام قد دفاع کرد؟" آورده شده است که پیشنهاد میکنم برای داشتن تصویری جامع تر از آن چه در این نوشته می آید، حتماً به آن دو نوشته سری بزنید.

نویسنده ۷ آفت مهم برای تفکر ایرانیان برشمرده است که شامل موارد ذیل است:

۱- اصل تخیلی بودن تفکر

۲- اصل سلیقه ای بودن تفکر

۳- اصل ضعف در دستیابی به اجماع

۴- اصل ضعف در برخورد با ابهام

۵- اصل ضعف در توجه به زمان

۶- اصل ضعف در مواجهه فکری

۷- اصل انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه

در ادامه این نوشته به بررسی عمیق تر و موشکافانه تر هر چه بیشتر این هفت اصل خواهیم پرداخت.

۱- تخیل به جای تفکر: محصول ساختار فرهنگی - اجتماعی و تلقینات غیرواقعی از طبیعت انسان.

دکتر سریع القلم این مورد را به ساختار اجتماعی - فرهنگی مرتبط دانسته است و انسان را تا اندازه زیادی محصول محیط زندگی اش می داند. غیر واقع گرایی فکری در ایرانی امروز را به خرافات، تلقیات غیرواقعی و محیط زندگی شهری مرتبط دانسته شده است و عکس العمل های ذهن تربیت نیافته را مرهون بهره برداری صرفا سطحی از داده های آموخته ها، اندیشه ها و تجربیات پیشین و صرفا مقطعی دانسته اند. بارزترین و دم دستی ترین نوع مثال برای تخیل به جای تفکر در تفکر استریوتایپی و نگاه متعصبانه به "تفاوت" است.

البته که جانبدارانه نگرستن پدیده ها تا جایی پیش می روند که تفاخر به زن و نژاد مرغوب تا حد زیادی «حق» و «ارزش» تلقی شده و حق تمسخر، کوبیدن و حذف فیزیکی شخص و اندیشه متفاوت نه تنها نکوهیده نمی شود که به عنوان نوعی دستاورد مهم فرهنگی و زیر ساخت اصلی ملی گرایی و هم ردیف واژه هایی نظیر میهن پرستی خلط معنا می شود و طبیعتا مبارزه سیاسی و فکری تا حد مخالفت های یواشکی تنزل می یابد.

۲- تفکر سلیقه ای: شخصی بودن معیار فکر و فقدان تجربیات جمعی

در اندیشه ایرانیان، تخیل به جای تفکر بر اصل مهم دیگری هم سایه می افکند: تقدیس دانسته ها و جزم اندیشی. هر چند دکتر سریع القلم مهم ترین عامل در جزیره ای بودن تفکر ایرانیان را فقدان تجربیات جمعی دانسته اند، از دیدگاه نویسنده می توان این امر را به آفت متدولوژیک اول پیوند زد.

ایده آل گرایی فکری و ناواقع بینی که می تواند ناشی از تسلط هزاران ساله سیستم های استبداد قبیله ای و چادرنشینی باشد، واقع بینی را به شدت کمرنگ کرده و تفکر ایده آل را قوت می بخشد.

نقل قول هایی نظیر «حکومت از روز اول کار آدم های بی کله بوده است» (نون و القلم – آل احمد) مشتی نمونه از خروار خرمن افکاری است که تحت لوای سیطره استبداد طولانی مدت و سیستماتیک هیچ گونه امکانی برای رفورم و اصلاح جز قطع کامل و فرو ریختن و دوباره ساختن و چندباره سرنگونی نمی بیند. تجربه ای که حداقل در تاریخ سیاسی این کشور تقریباً هر نصف سده یک بار تکرار می شود.

از سوی دیگر باز باید تأکید کرد که ترکیب دو اصل در کنار همدیگر میتواند آفت فرعی پررنگ دیگری هم بیافریند: "تقدس یک ایده یا عقیده" که لزوماً عقیده ای است که «من» دارم.

به سادگی میتوان دریافت آنجایی که همه افکار و ایده ها دستخوش سیلان و تغییر است و در جریان فکری رو به رشد بشری هیچ ایده ای نمیتواند از دسترس نقد و تیغ تیز اصلاح بگریزد، جمع شدن به دور آتش یک ایده همان قدر خطرناک می شود که داشتن ایده ای متفاوت از جمع.

مصادق بسیار روشن و نتیجه عملی چنین سیستم فکری در «تک راهکار» بودن همه مسائل روز ماست. چنانچه زمانی قرار بود تمامی افکار و انرژی های این کشور در راه تحصیل «پزشکی» و بعدها «مهندسی برق و عمران» و هم اکنون در «مهندسی کامپیوتر» صرف شوند. از آنجایی که ما هنوز نیاموخته ایم که کارکرد اصلی یک پزشک لزوماً در سیاست نیست و از یک مهندس عمران باید انتظار ساختن ابنیه داشت و نه رفع معضل ترافیک و مهندس کامپیوتر قرار نیست بتواند و مطلقاً از وی انتظار نمی رود مشکل زیست محیطی رفع آلودگی لکه های نفتی را از بین ببرد. فقدان جمع گرایی و تجربیات جمعی و کار تیمی آفت دیگری است که بر این مورد سایه می افکند و هم چنان «تک راهکار» بودن را تجویز می کند.

فراتر از نقدهایی که عملاً به سیستم چاپ و اعطای مدارک دانشگاهی وارد است، هنوز هم تقدس برخی فارغ التحصیلان آن سیستم آن چنان در افکار ما ریشه دوانیده است که منتخبین شورای شهری در یک گوشه از کشور را دو پزشک، یک شهر ساز، یک مجری تلویزیون، دو مهندس عمران و چند نفر با (اگر فرض کنیم تخصص) تخصص دیگری تشکیل می دهند که فارغ از مدارج دانشگاهی هنوز یک روز هم تجربه کار اجرایی در زمینه مدیریت شهری در رزومه خود ندارند و

تمامی وعده های انتخاباتی شان در محدوده ارائه «راهکارهای یک سویه» و «تک بینانه» و چکش و میخ دیدن همه چیز خلاصه شده است و همین جاست که دردناک ترین مشکل هر سیستمی بروز میکند: "راه حل مشکل را پیش می برد." طبیعتاً زمانی که در میان تحصیلکردگان و اهل فکر و اندیشه و مدعیان تفکر، مدرک دکترا شأن و درجه بندی "تمایز" است، قاعدتاً نمی توان به صورت طبیعی انتظار تفکر دینامیک و واقع بینانه از اقشار عادی تر جامعه را داشت.

۳- ضعف در دستیابی به اجماع نظر: عدم قاعده مندی کلیت جامعه و سازمان گریزی

دکتر سریع القلم دسترسی به اجماع نظر را یک هنر میدانند که بیشتر متکی به قاعده مندی است. از آنجا که به صورت تاریخی تنها نهاد قابل اتکاء «خانواده» است، فردیت منزوی شده و بی اعتمادی طبیعی ترین میوه چنین دیدگاهی است. فرد نمیتواند فراتر و خارج از چارچوب خانواده و قبیله «هویت» یابد. هر چند نویسنده در این مورد به ریشه یابی نمی پردازد، اما به نظر می رسد می توان با کلیتی احتمالی در این موضوع موشکافی کرد.

هنر دست یافتن به اجماع به صورت ساختاری می تواند در ضعف فرهنگ شهر نشینی و تمایل ذاتی و تاریخی فرهنگ ایرانیان به کارکردها و مؤلفه های چادرنشینی، ناتوالیسم و قبیله گرایی خلاصه شده باشد. نباید فراموش کرد که وحدت و اجماع زنده و تحمل تفاوت ها زمانی بروز می یابد که افرادی با هویت های مستقل از منظر پیش زمینه و ساختار نیاز به زندگی جمعی و اجتماعی را احساس کنند.

هر چند در تاریخ این کشور شهرها قدمت باستانی دارند، اما نحوه اداره حکومت ها در سده های طولانی در مؤلفه «اعتماد صرف به خودی» و تشخیص و تفکیک دائمی دایره خودی و غیرخودی از نخستین روزهای تشکیل حکومت در این مرز و بوم، عملاً هرگز وجود عناصر فکری سوم و چهارمی فراتر از «سیاه و سفید» را به رسمیت نشناخته است.

شاید بتوان به جرئت ادعا کرد تاریخ استبداد سیاسی ایران هرگز نتوانسته است بین شخص و حق شخص برای زندگی و افکار و آرای وی تمییز قائل شود و همواره تقسیم بندی های پرننگ و غلط اندازی در زمینه داشتن حق حیات و حق داشتن افکار متفاوت با جریان فکری روز در پیش گرفته است.

دکتر سریع القلم هنر دست یابی به اجماع را نتیجه تجميع بسیاری صفات دانسته اند که مرور آن ها می تواند راهگشا باشد: "هدف جمعی، عقل جمعی، کارکردهای مرحله بندی شده، حدشناسی فردی، تخصص گرایی، کارکرد گرایی، حاکمیت علم و روش علمی، ضابطه شناسی و اهتمام جمعی.

۴- ضعف در برخورد با ابهام: فقدان کنجکاوی علمی و اجتماعی و جزم اندیشی

دکتر سریع القلم ابهام را یک خصلت عمیق فرهنگی میدانند که نتیجه علمی شدن و صنعتی شدن یک جامعه است. حال آن که با وجود تفکر جزم اندیش و دگماتیک و جزیره ای تربیت نیافته غالب در جریان فکری روز ایرانیان، و با توجه به واردات صرف دستاوردهای تکنولوژیک بدون داشتن و احساس نیاز به زیرساخت آن ها، تعمیم دادن فراتر از یک خطای ذهنی، هم ردیف رفتاری شایسته در تفکر و حتی در میان برخی اساتید علوم انسانی هم می شود.

قاعدتا انتظار می رود ذهن تربیت شده در فضای چندرنگی و تضارب آرا و تفکر انتزاعی علوم انسانی بیشتر از ذهن صفر و یکی مهندسی بتواند در افکار خویش ابهام و عدم قطعیت را به رسمیت بشناسد. متأسفانه تر این که حداقل مشاهدات شخصی نویسنده در حوزه بحث و اظهارنظر های متعدد و جریان های مناظره از جانب پژوهشگران حتی برجسته علوم انسانی در زمینه هایی چون حقوق زبانی قومیت های مناطق مرزی کشور که دور هاله مقدسی از اندیشه های افراطی و امنیتی متبلور شده اند و گویی هرگز نباید با تیغ نقد و تردید به آنها نزدیک شد، نتیجه بحث همان ریشه عمیقاً جزم اندیشانه و غیرقابل بحث بودنش؛ تنها در لفافه ای از لفاظی ها و اصطلاحات علمی تر و عالم پسندتری است و متأسفانه تر این که هنوز اصل استفاده از تردید و ابهام به عنوان مهم ترین سلاح و دستاورد بشری با بی توجهی کامل روبرو می شود.

دکتر سریع القلم در ادامه مهم ترین اثر ابهام را کم رنگ شدن سمت و مقام و خلیقات فرد در اعتبار سخن می دانند که با فرهنگ ابهام حساب صاحب سخن از استدلال وی به صورت طبیعی تفکیک می گردد و اساساً از مغلظه توسل به مرجع پیشگیری می شود.

۵- ضعف در توجه به زمان: بی توجهی به تغییر و بهبود

در اصل مقاله به خوبی به دو نکته ظریف اشاره می شود: زمان در شرایطی مورد توجه همگان قرار می گیرد که تغییر و تحول و بهبود اصل باشد و زندگی یک مقوله جدی به شمار آید و دوم این که رشد، پیشرفت، توسعه یافتگی و زندگی با کیفیت به شدت تحت الشعاع قاعده مندی، قابلیت پیش بینی بودن و اجماع باشد که هر سه اصل در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران از کالاهای کمیاب بوده است.

اساساً توسعه پایدار اگرچه در ذات خود در سیستم پیچیده جاری است، اما بستگی اصلی آن به مطالبه عمومی برای بهبود و وجود ساختار قاعده مند تحول تکیه می زند. ذهنی که در آن ابهام راه نمی یابد، متخیل است تا متفکر و به اندیشه ها و سلايق خویش بها و وزن سنگین تری می دهد، قاعدتا نخواهد توانست لزوم و برهم کنش های یک سیستم پیچیده را تا حد نیاز درک کند.

از سوی دیگر ساختار ضدشهری تاریخی جامعه ایران که در آن تغییرات در هژمونی و ساختار قدرت مطلق هرگز در حالت بینابینی و تغییرات بسیار بطئی و تدریجی پیش نرفته است، باعث می شود زمان «نادیده ترین اصل در تحول» به حساب بیاید.

زمانی که یک هم قبیله ای در رأس ساختار و هرم قدرت قرار می گیرد، تحول و تغییر در کیفیت و استاندارد زندگی تنها نیازمند داشتن "ژن خوب" است و لزوما شایستگی که در طول «زمان» به دست آمده باشد، تا حد زیادی نادیده انگاشته خواهد شد.

مصادق بارز این رفتار، انتصاب برخی آقازاده ها به پست های مدیریتی کلان کشوری بدون داشتن حتی یک روز تجربه کار جدی و مدیریت در سطح خرد است که شایستگی و توانمندی در چنین پست های اتفاقاً حساسی، آخرین پارامتری است که مورد توجه قرار گرفته است و ای بسا که توجه بسیار زیادی هم به خودش جلب نکرده باشد. طبیعتاً چنین

رفتاری نه اولین و نه آخرین بار است که رخ می دهد و ریشه بسیار عمیق تری در فرهنگ و تاریخ این کشور دوانیده است و بدون شناخت ریشه ها نمیتوان برای اصلاح آن گام برداشت.

توسعه قهرا در رویکرد Normative خود به سمت شفاف سازی، یکسان سازی و هدف گذاری هایی می رود که به شدت به عنصر زمان وابسته اند و طبعا مدل ذهنی قبیله ای "ژن خوب" تنها می تواند به همین لحظه بیندیشد و تحول تدریجی برایش مفهومی گنگ و دور از دسترس است.

۶- ضعف در مواجهه فکری: برخورد قطعی با اندیشه و عدم وجود تفاوت بین "من" و "افکار من"

تفکر جزم اندیش و مطلق گرا احتمالا نتواند در قالب لزوم نگرش "مدلی" به جهان با خودش به توافق برسد. متأسفانه تر این که "تقدس بخشی" و "تعصب ورزی" تنها محصولات چنین تفکری اند و در چنین شرایطی پذیرش مدل و سیستمی بودن پدیده های جهان ناممکن می شود.

به باور دکتر سریع القلم مواجهه فکری یک فضای غیرسیاسی می طلبد یا حداقل فضایی که عوامل سیاسی در آن کمتر دخیل باشند. حال آن که ورود سیاست در عرصه تفکر تاریخ این کشور آن چنان پررنگ بوده است که تفکیک من از افکار من ناممکن بوده است. در واقع بدنه سیاست آن قدر بزرگ بوده است که به تمامی مزاحم تمامی کارکردهای غیرسیاسی هم بوده باشد.

خلط معنی بزرگ و دردناک دیگر در این عرصه ترکیب واژگانی «انتقاد سازنده» به جای «نقد» است. (در نوشته بعدی به نام "در ستایش نقد" مفصلا به این ترکیب خواهیم پرداخت)

به سادگی میتوان دریافت که در یک فرهنگ ضدشهری، انتقاد تا درجه انتقاد سازنده و تا میانمایگی کامل و عبارت مشتمل کننده "جاج نکنیم همدیگه رو" در نزد عوام هبوط می کند. (رنانی عامل اصلی عقب ماندگی را در «عدم توانایی ما برای گفتگو» دانسته است که شاید مطالعه آن مقاله برایتان مفید بوده باشد).

مگر می شود مفهوم بزرگ «ارزیابی اندیشه دیگران با استفاده از مستندات علمی و نشان دادن احتمال وجود پاسخ های بهتر به سؤال» را با مفهوم میانمایه و تهی از معنای «انتقاد سازنده» که احتمالا تنها برشمردن جنبه های مطلقا مثبت و

پیشگیری از شکافتن مطلب و اندیشه دگماتیک و جزم اندیش؛ در جامعه ای که در آن مفهوم ترس با احترام خلط می شود، یکسان انگاشت و به یک چشم نگریست؟

لازمه انتقاد گر بودن و انتقاد پذیری شاید در پذیرش این اصل ساده باشد که «کلیه افکار من در همه بخش های آن ممکن است حاوی کژتابی، کج فهمی و مملو از اشتباه باشند و من حاضر نیستم هیچ زمانی به خاطر افکار و دانسته های امروز گشته شوم؛ چرا که ممکن است همه آن ها غیرمفید و دور کننده از حقیقت باشند (که هستند). افکار و دانسته های من تماما تابع و اسیر دست زمان و شرایط شکل گیری شان هستند و این پارامترها آنقدر ابژکتیو هستند که نمی توانند هرگز مطلق باشند.»

دکتر سریع القلم معتقد است مواجهه فکری در جوامعی میسر است که ملایمت فرهنگی، آرامش اقتصادی و امید به آینده در آن ها فراگیر شده باشد.

۷- ضعف در انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه

کنترل افکار جمعی با مدیریت افکار جمعی متفاوت است. مدیریت فکر برآیند اعتماد است و کنترل برآیند بی اعتمادی. (اصل مقاله)

دکتر سریع القلم معتقد است توسل ما به کنایه، غیر مستقیم حرف زدن و تشکیل جلسات در دایره خانواده (قبیله) برآیند سیستم کنترل فکری و استبداد تاریخی است. هر چند میتوان این مقوله را در قبیله گرایی و تلاش برای شبیه ساختن قبایل دیگر به قبیله خودمان متأثر و تأثیرگذار دانست.

اساس فلسفی مدیریت اندیشه و فکر در ترویج فردیت است. (اصل مقاله) اما شاید تعریف فردیت یک فرد ایرانی به شدت در مفهوم خانواده، قومیت و قبیله (از ژنتیک تا رشته دانشگاهی و ژانر کاری) ذوب شده باشد و تفکیک فردیت ایرانی مستقل از همه کارکردهایش نتواند اصلا معنا و وجود پیدا کند. دردناک تر این که در چنین فرهنگی خود بودن و مانند خود زندگی کردن «رسوایی» است و "همرنگ جماعت شدن" چاره کار قلمداد شده است.

نتیجه گیری

دکتر سریع القلم در نهایت ساختارگرایی را مهم ترین اصل در دستیابی به چارچوب توسعه دانسته اند. هرچند بحث در این مورد که آیا توسعه فردی میتواند ساختار بسازد یا این ساختار است که قرار است توسعه فردی را ترویج دهد، از حوصله این نوشته خارج است.

در حال حاضر اما به نظر می رسد توسعه پایدار در سطح بسیار پایه ای خود همانند کاشتن بذر در دل زمین و فراهم نمودن شرایط رشد و انتظار برای شکوفایی از عمیق ترین لایه ها باشد و پیچیدگی سیستم و حوزه Extremistan رشد، اجازه هیچ گونه پیش بینی و پیشگویی را به ما ندهد.

زمان بازیگر بسیار مهم و قدرتمندی است. شاید تنها وظیفه ما فراهم نمودن خاک حاصلخیزی است که بتواند نابارورترین بذرها را هم در دل خویش بپروراند.

ارغوان

این چه رازی است که هر بار بهار

با عزای دل ما می آید

و زمین از خون پرستوها رنگین است؟